

## مذاکره با آمریکا:

"آخوند هرگز زیر بار زور نمی رود، مگر اینکه زور پر زور باشد"

علی سالاری

منطقه خاورمیانه مهد پرورش هزاران پیامبر مرسل و نامرسل در تاریخ، از جمله پیامبران توحید و ابراهیمی است. مراکز مذهبی اعم از آتشکده، کنیسه، کلیسا و مسجد در طول چهل قرن گذشته محل اجتماع، بحث و فحش عوام و خواص بوده و مدارس مذهبی محل آموزش و تربیت میرزا و آخوند منبری و محضری، تا آخوند سر قیروستان بوده اند. روحانیون مذهبی، در مراتب گوناگون، مرجع حل و فصل دعواها و معاملات، و رتق و فتق امور جزء و کل در طول حیات مردمان، از گهواره تا گور بوده اند.

اگر چه در در دوران مدرن، بعد از رنسانس در اروپا، پیوندهای ایدئولوژیکی جانشین پیوندهای قومی و مذهبی شدند، ولی در کشورهای مسلمان خاورمیانه، این ایدئولوژی ها که بیشتر وارداتی بودند، بیگانه تلقی شده و بعلت عدم همخوانی با فرهنگ مردم و شرایط بومی منطقه و نیز همزمانی آنها با ورود و سلطه استعمار، نتوانستند جانشین پیوندهای پیشین گشته و نقش تعیین کننده ای در تغییر شکل و محتوای زندگی مردم جوامع مسلمان ایفا کنند. عبارتی، همدستی استبداد، استعمار و ارتجاع، امکان رشد همه جانبه ای، که لازمه شکوفایی علمی و روشنفکری مورد نیاز این جوامع، جهت عبور تاریخی از حلقه روابط سنتی است را از مردم منطقه سلب کردند.

براین اساس عبور از حاکمیت سیاسی مذهب در خاورمیانه یک مرحله تاریخی است که بناگذیر باید سپری می شد. کم و کیف حاکمیت مذهب و طول عمر آن، و ای بسا احتمال بازگشت به روابط قومی ما قبل تاریخ، بستگی به عوامل گوناگون درونی و بیرونی، بویژه کمک و مساعدت جوامعی که این تجربه را پشت سر گذاشته اند و نیز میزان درس گرفتن و بهره گیری مردم این جوامع از تجارب فلاکت بار حاکمیت قوم و مذهب در گذشته دارد. این عدم بلوغ فکری و روشنفکری، زمینه ساز زیستن در گذشته بوده است. سرکوب مستمر نهادهای مدرن و جریانهای روشنفکری نو ظهور، امکان رشد کافی این قشر، که لازمه رشد فکری جامعه هستند را فراهم نکرد. در فقدان باروری و گسترش آگاهی های مدرن، باز ریش سفیدان قوم و مسجد و ملا هستند، که با تکیه بر همان شریعت گذشته بر مصدر امور نشسته و مردم و مملکت را بخاک سیاه نشانده اند

بدیهی است که مسلمانان همه از تجربه یکسان برخوردار نبوده و مثلاً تجربه شیعه و سنی در این رابطه یکسان نیست. درحالیکه مسلمانان اهل سنت خلافت اموی و عباسی و عثمانی را تجربه کردند ولی روحانیون شیعی تا قبل از انقلاب ضد سلطنتی در ایران، امکان و فرصت تجربه حاکمیت سیاسی را بطور مستقیم نیافته بودند. پادشاهان صفوی عمدتاً برای متمایز ساختن هویت ایران در مقابل امپراطوری سنی مذهب عثمانی بود که شیعه را به دین رسمی مبدل ساختند. اگر چه فقهای شیعه از آن پس سر در آخور شاهان، بخصوص صفوی و قاجار، فرو بردند تا عواید مستمری و درآمدشان، مانند خمس و ذکات و سهم امام و امثالهم، افزون گردد ولی امکان برپایی حکومت شرعی مورد نظرشان را نیافتند.

بنابراین، برخلاف جوامع سنی مذهب، درجوامع شیعی، مانند ایران، روشنفکران جامعه نمونه ای از تجربه ناموفق حکومت شیعی را در تاریخ سراغ نداشتند که توده های مسلمان را از تکرار آن برحذر دارند و از این طریق خواست خود مبنی بر ضرورت جدایی دولت از دین و ایدئولوژی خاص را به مردم بقبولانند. حال آنکه در میان اهل تسنن، در عین حالیکه اکثر مسلمانان را تشکیل می دهند، بدلیل وجود آن تجارب تاریخی عطش بدست گرفتن حاکمیت سیاسی توسط افراتیون مذهبی نتوانسته فراگیر گردد و حد اقل بطور جدی تری مهار شده است. نمونه طالبان در افغانستان استثناء است، چرا که این گروه اساساً توسط خارجی ها، یعنی سازمانهای اطلاعاتی پاکستان و آمریکا برای مقابله با اشغال شوروی سابق پر و بال گرفت.

ناگفته نماند که در دوران مدرن این پتانسیل نهفته ارتجاع مذهبی، توسط خارجی ها برای به تعویق انداختن پروسه استقلال و آزادی ایران مورد سوء استفاده قرار گرفته است. نخست عثمانی ها، با تحریک روحانیون شیعه در نجف بدنبال تضعیف حکومت مرکزی در ایران برآمدند و بعد از فروپاشی امپراطوری عثمانی، انگلیسی ها و در ادامه اش آمریکایی ها در دوران جنگ سرد، برای عقیم گذاشتن جنبش آهای استقلال

طلبانه و آزادی خواهانه مردم ایران، از اهرم روحانیون شیعه و تقویت بنیادگرایی اسلامی بهره بردند. علم کردن شیخ فضل الله نوری در مقابل مشروطه، خالی کردن زیر پای آیت الله کاشانی در کودتای نظامی 28 مرداد سال 32 علیه دکتر مصدق به بهانه جلوگیری از گسترش کمونیسم و نفوذ شوروی در ایران، و علم کردن خمینی برای ناکام کردن انقلاب بهمن 57 گواه سوء استفاده های استعماری از این نقطه ضعف درونی جامعه ایران می باشد. کما اینکه در سطح منطقه نیز استعمار انگلیس و بعد هم آمریکا با استفاده از اهرم مذهب و تقویت عناصر بنیادگرایی اسلامی، جنبش استقلال طلبی و آزادی خواهی مردم مسلمان منطقه را به تعویق انداخته اند.

در سالهای اخیر، دامی که برای مهار استراتژیک منطقه گسترده شدند، بعد از یازدهم سپتامبر دامنگیر خودشان شده است. هر چند که هنوز نئوکانها در آمریکا و صهیونیستها در اسرائیل از این لولوی تروریست اسلامی نیز بهانه ای برای توجیه محدود کردن آزادی ها در داخل جوامع خود، و لشکر کشی های تازه بمنظور بدست گرفتن کنترل و نظم نوین جهانی مدد جسته اند. وصف حال درونی این جماعت همین عبارت ساده، که تغییری در یک ضرب المثل عامیانه است، می باشد که "دشمن احمق بلندت می کند، بر زمینت می زند دانای دوست".

### اهمیت استراتژیک "حفظ نظام" و ضرورت نوشیدن "جام زهر" در منطقات آخوندهای حاکم

فقهایی شیعی که در طول چهارده قرن، بقول آخوند قرائتی، خون دل خوردند و حسرت دستیابی به قدرت را به گور برده اند، حالا که تمامی قدرت را به چنگ آورده اند، واضح است که برای حفظ آن، بی محابا دینشان را با دنیا معامله کرده و دیگر به هیچ پرنسب اخلاقی و اصل اعتقادی پایبند نباشند. تا آنجا که بفرموده خمینی برای "حفظ نظام" اگر لازم باشد حاضرند توحید را نیز تعطیل کنند. درک این واقعیت به معنی این است که آخوندهای حاکم اگر چه در پی روعیای تحقق امپراطوری شیعی به صدور انقلاب (عملا صدور تروریسم) متوسل می شوند، ولی متقابلاً نشان داده اند هر کجا که بطور جدی احساس خطر کنند، حاضرند هزار جام زهر، یکی بعد از دیگری، را سرکشند تا از مهلکه سرنگونی نجات یابند.

نظام مطلقه ولایی برخلاف رژیم صدام، قائم به شخص نیست، بلکه یک جریان تاریخی متکی بر شبکه روحانیت با ریشه های اعتقادی و اجتماعی منسجم می باشد. از زمانیکه شیعه از مذهب اعتراض علیه حاکمان، به مذهب دولتی بویژه در دوران صفویه تغییر شکل و ماهیت داد، طبقه روحانیت نیز بمثابة یک طبقه غیر مولد، غیر زاینده، و حافظ سنت های عقب مانده و ارتجاعی (شرعی و غیر شرعی) انگل وار از شیره جان میزبان خود، یعنی توده های مسلمان تغذیه کرده است. این طبقه، بدلیل زندگی انگلی، با طبقه حاکم و حاکمان سیاسی پیوسته زد و بند داشته و لاجرم برای تضمین ادامه بقایش، حفظ امتیازات تاریخی و کسب امتیازات بیشتر، به هیچ اصل و فرع اعتقادی پایبند نمانده و نخواهد ماند.

نظام ولایی، به دلیل اعتقاد آخوند های شیعی به اصل "تقیه"، برخلاف طالبان افغانستان، به هیچ وجه حاضر به قبول ریسک بر سر حاکمیت، آنهم بخاطر پایبندی بر سر هرگونه اصل و فرع اعتقادی نیستند. عبارتی استراتژی "حفظ نظام" و اعتقاد به "تقیه" آنها را مجاب می کند که در شرایط تهدید و فشار جدی، از مواضع اعلام شده خود عقب نشینی کرده و باصطلاح جام زهری سرکشیده از مهلکه نجات یابند. براین سیاق، پذیرش مذاکره با آمریکا، که در ربع قرن گذشته آنرا شیطان بزرگ خواندند، و بر سر این شعار آنهمه از سرمایه ها و منابع مالی و انسانی ایران را هدر داده اند، مثل آخر و عاقبت همان شعار "راه قدس از طریق کربلا" توسط خمینی، با نوشیدن جام زهری دیگر، اسباب توجیه شدن می یابد و پذیرفته می شود. صدام حسین و طالبان افغانستان هیچ کدام این اصل اعجازگر "تقیه" را در چنته نداشتند. استراتژیست ها و دیپلمات های اروپایی و آمریکایی که متخصصین ورزیده دیالوگ و گفتگویند، از این همه دروغ گویی و رنگ عوض کردن آخوندها بارها متعجب شده و انگشت به دهان مانده اند.

تا جاییکه به حاکمان ایران و ولی فقیه آن مربوط می شود، حاضرند تن به هر ذلتی بدهند تا بقول خودشان "ام القرای شیعه" یعنی حکومت و قدرت در ایران را از دست ندهند. درک این واقعیت ما را به صحت عبارتی که عنوان این نوشته را بخود اختصاص داده مبرهن تر می سازد که بدرستی سران نظام و ولی فقیه "هرگز زیر بار زور نمی روند مگر اینکه زور پر زور باشد".

بعلاوه، همانطور که حساب این اقلیت تند روی حاکم، که از دین استفاده ابزاری می کنند، را باید از حساب مردم ایران جدا نمود، حساب بنیادگرایان شیعه را نیز باید از بنیادگرایان سنی مذهب جدا کرد. بنیادگرایان شیعی بدلیل اعتقاد به همان اصل "تقیه" دانما رنگ عوض می کنند و باصطلاح در مقابل فشار همه جانبه در جا زده و باصطلاح مصلحت گرا ترند. نمونه های بسیاری در لبنان و عراق و ایران می توان یافت که حاکی از تغییر مواضع رهبران مذهبی گروه های مسلح در شرایط فشار همه جانبه بوده است.

حال پیدا کنید کسی را که زورش به آخوند ها برسد؟ آیا مردم ایران و اپوزیسیون آنها چنین زوری دارند؟ تجربه ربع قرن گذشته خلاف اینرا ثابت می کند. تهدید اصلی بی شک همانست که خمینی شیطان بزرگش نامید، یعنی آمریکا. عمده ترین شاخص زور مندی آمریکا هم روشن است که نه در داشتن تکنولوژی پیشرفته کامپیوتری و کارخانه و ماشین و هواپیمای غول پیکر با چند هزار اسب بخار، بلکه در یک کلام داشتن بمب اتم خلاصه شده است. پس بطور منطقی، همان اصل پایبندی به "حفظ نظام" حکم می کند که آخوندها دریابند اهمیت دستیابی به بمب اتم برای تضمین بقای حاکمیتشان را.

کدام استراتژی می تواند آخوندها را به نوشیدن جام زهری دیگر، یعنی عقب نشینی از برنامه اتمی و متعاقب آن عقب نشینی در مقابل فشارهای داخلی وادار کند؟ پیدا کنید نقاط ضعف آخوند ها را. برای ارزیابی میزان کارایی هر استراتژی علیه برنامه اتمی رژیم باید نخست پایه های قدرت این رژیم را بدرستی شناخت.

رژیم ولایت مطلقه فقیه در ایران، یک رژیم بنیادگرای مذهبی، سرکوبگر پلیسی، شدیداً متکی به درآمد نفت، عامل صدور بحران و تروریسم در خاورمیانه تحت لوای "صدور انقلاب" (رژیمی استبدادی، استثماري، استثماري و حامی تروریسم) است که برا حفظ حیات نامشروعش، در مقابل فشارهای داخلی و بین المللی، در پی دستیابی به انرژی و بمب هسته ای برآمده است.

رژیم حاکم بر ایران یک رژیم تماماً نامشروع در داخل ایران است. این رژیم تنها متکی به اقلیتی از مذهبیبون افراطی است که برای بدست گرفتن قدرت به قتل و سرکوب و سانسور و تقلب متوسل شده اند و دولت غیر قانونی احمدی نژاد حاصل بلافصل تقلب در انتخابات، سرکوب منتقدین و قتل عام مخالفین نظام است.

این رژیم در داخل ایران احساس تهدید جدی نمی کند چرا که در آمد نفت خرج دستگاه سرکوب آنرا فراهم می کند. در داخل کشور رژیم توانسته با تکیه بر درآمد نفت و تأمین هزینه ماشین سرکوب نظامی و قضایی، (از قتل عام مخالفینش در سالهای شصت و شصت و هفت، تا قتل های زنجیره ای) مخالفان نظامش را قلع و قمع و منتقدینش را با تهدید و تطمیع، محرومیت از حقوق اجتماعی و سیاسی، یا قتل و زندانی کردن، تا ناچار ساختن آنها به ترک کشور، از دور خارج کرده، کنترل اوضاع را بدست داشته باشد.

در سطح منطقه ای نیز با تشکیل، تجهیز و حمایت از تندروهای مسلمان، اعم از شیعی و سنی، در ادامه سیاست رسمی صدور انقلاب، عملاً با صدور بحران و تروریسم (از لبنان و عراق گرفته تا عربستان و امیر نشینان منطقه خلیج)، و از طرف دیگر بذل و بخشش از منابع و ثروت های باد آورده ملت ایران (به سوریها و ترکها تا همسایگان شمالی)، یعنی با تهدید دولت های ضعیف و باج دهی به دولت های قوی تر، و باصطلاح با بکارگیری سیاست چماق و حلوا، توانسته برای خودش چتر دفاعی تدارک ببیند.

در سطح بین المللی، آخوندها که در طول بیش از ربع قرن گذشته، با حراج منابع و سرمایه های ایران، بویژه نفت و گاز ایران و باز گذاشتن بازار ایران بروی کالاهای وارداتی و باج دهی به طرفهای خارجی، توانسته آنها را به سکوت و سازش در مقابل طرح های سرکوبگرانه و تجاوزکارانه اش وادارد؛ اینک بعد از تحولات ناشی از یازده سپتامبر و حضور آمریکا در مرزهای ایران، با مانع و چالش جدید و غیر قابل عبوری مواجه شده اند.

پروژه و استراتژی سرکوب و قلع و قمع مخالفین، و تهدید و تطمیع منتقدین در داخل، و نیز ترور، باج دهی و باج خواهی از طرف های خارجی که رمز و راز استمرار بقای نامشروع رژیم ولایی در طی بیش از ربع قرن گذشته بوده است، اکنون از کارایی افتاده است. دست رژیم در همه زمینه ها روشده و آن روش ها دیگر بقای نظام را تضمین نمی کنند. از همین روست که رژیم برای حفظ نظام مطلقه اش بناچار در پی دستیابی به سلاح مطلق یعنی بمب اتم برآمده است.

رژیم اسلامی در ایران الگویی افراطیون مذهبی، اعم از شیعی و سنی می باشد. بنیادگرایان مذهبی با داشتن الگویی خلافت شیعی در ایران بر این باورند که می توان در دنیای مدرن امروز نیز حکومتی بر مبنای احکام شرع بنا نمود. با وجود چنین الگویی با امکانات مالی و تبلیغاتی بسیار، توده های مسلمان منطقه امکان روی آوردن به دموکراسی نمیابند. بهمین دلیل، تحقق دموکراسی در خاورمیانه نیز لاجرم از ایران می گذرد.

ادامه بقای این رژیم نامشروع تهدیدی جدی برای تمامیت ارضی ایران و منافع ایرانیان می باشد. چرا که عدم مشروعیت داخلی و سرکوب آترناتیویهای سراسری، از طرفی باعث اوجگیری نارضایتی ها و جنبش های قومی تجزیه طلبانه، یعنی تهدید تمامیت ارضی ایران می شود، و از طرف دیگر، طمع دخالت کشورهای همجوار و اسباب دخالت قدرت های خارجی را فراهم می کند. بنابراین مخالفت با این رژیم ضد مردمی و ضد میهنی یک وظیفه انسانی و ملی، پیش روی همه ایرانیان، با هر وابستگی و گرایش قومی، مذهبی و ایدئولوژیک، می باشد.

پاسخ منطقی به بیداد حاکمیت مذهبی نه تفکیک و تجزیه قومی، مذهبی و ایدئولوژیک بلکه استقرار دموکراسی در سراسر ایران می باشد. عمده کردن تضاد های قومی و مذهبی جز به سود دشمنان ایران که چشم به تجزیه و تلاشی این ملت و فرهنگ غنی و کهن آن دوخته اند نمی باشد. مخالفان رژیم بجاست تا نه بر سر اصول مشترک اعتقادی بلکه بر سر منافع مشترک مرحله ای یعنی همان تحقق آزادی و دموکراسی متحد شوند. بدرستی، در بستر مبارزه با رژیم استبدادی است که حقوق اقلیت ها و ملیت ها امکان اعاده شدن یافته و نگرش های اعتقادی و ایدئولوژیک تصحیح شده و صیقل می یابند.

بی شک، دست یابی و استفاده صلح آمیز از تکنولوژی هسته ای حق هر ملتی است، و نه هر دولتی. چنین حقی را مردم ایران به رژیم استبدادی حاکم نداده اند. تکنولوژی هسته ای حق ملت ایران است ولی رژیم حاکم غاصب است و مردم ایران را نمایندگی نمی کند. کشورهای صنعتی با حق هسته ای ایران مخالفتی ندارند ولی به رژیم حاکم، که منتخب مردم ایران نیست، اعتماد ندارند.

رژیم حاکم بر ایران فاقد پایگاه مردمی در ایران است و بهمین دلیل رک و پوست کنده به انتخابات مردم اعتقاد ندارند.

این رژیم به موازین بین المللی پای بند نبوده و برای بیش از دو دهه طرح های غنی سازی اتمی اش را دور از چشم انظار سازمان های نظارتی بین المللی به پیش برده است.

این رژیم برخلاف سایر کشورهای دارای تسلیحات اتمی در آسیا، متحد هیچ کدام از قدرت های بین المللی نیز نیست که در صورت دستیابی به بمب اتم در بکار گیری آن از آنها حرف شنوی داشته باشد.

این رژیم مانند آلمان و ژاپن پیش از جنگ جهانی دوم مدعی گسترش دامنه نفوذ خود به سایر کشورهای اسلامی است.

این رژیم از تدروهای اسلامی در منطقه حمایت می کند و بنابراین در صورت دستیابی به سلاح هسته ای می تواند توازن قوای منطقه را بنفع بنیادگرایان مذهبی برهم زده، ثبات منطقه ای و صلح جهانی را بطور جدی تهدید نماید.

بنابراین، دستیابی چنین رژیمی به تکنولوژی هسته ای نه فقط خطرناک بلکه ایران، منطقه و جهان، فاجعه بار خواهد بود.

اهداف نامشروع و غیر صادقانه رژیم ( که همیشه دروغ می بافت و تقیه می کند!) در پیگیری پروژه هسته ای آنجا بیشتر بارز می شود که ضرورت هزینه میلیاردها دلار از سرمایه های مملکتی که مردم آن از مصائب ناشی از فقر و بیکاری بسختی رنج می برند، جای سوال دارد. بعلاوه اهل فن و کارشناسان معتبر نیز میزان بازدهی، بصرفه بودن اقتصادی، و خود کفا بودن آن را، با توجه به محدودیت منابع داخلی، زیر سوال برده اند. آنها امروزه متنبه شده اند که آخوندها بدنبال تولید برق نیستند که مجبور باشند اورانیوم غنی شده را از خارج وارد کنند. سردمداران رژیم بدنبال تولید چند بمب ناقابل اتمی هستند که منابع محدود داخلی نیز برای این منظور کفایت می کند.

در مقابل این رژیم دروغگو، دغلکار، مستبد، تمامیت خواه، توسعه طلب و بنیادگرا که حالا مترصد دستیابی به بمب اتم است چه باید کرد؟ در یک جمله باید گفت نه سازش و مامشات، نه جنگ و حمله نظامی، بلکه

اجماع داخلی، منطقه ای و بین المللی بمنظور بایکوت سیاسی، تسلیحاتی و هوشمند اقتصادی، و بطور همزمان، حمایت از مقاومت مدنی و سراسری مردم ایران برای تحقق آزادی و دموکراسی.

بعد از حملات تروریستی در آمریکا و اروپا، برای سیاستمداران غرب و آمریکا که خود تندروهای اسلامی را پر و پال دادند، جایی برای مسامحه و مامشات با گروهها و رژیم های بنیادگرای مذهبی در خاورمیانه و کشورهای مسلمان باقی نمانده است. این واقعیت سرسخت را رژیم آخوندی، حتا با حراج کردن تمام دارایی های مردم ایران بپای کمپانی های غربی و شرقی، نمی تواند تغییر دهد. سیاستمداران غربی بخوبی واقف گشته اند که ادامه حیات این رژیم افراطی و بنیادگرا معادل است با هر چه محدودتر کردن دستاوردهای دموکراسی، بعزت رشد گرایشات راست افراطی، تروریسم و بحرانهای فزاینده اجتماعی در درون جوامع خودشان.

حمله نظامی محتمل نیز فاجعه بار است و برنده ای نخواهد داشت. بدلیل اتکای این رژیم به روابط اقتصادی با دنیای خارج، بویژه پول نفت، و نیز منفوریتش در داخل ایران، برای تغییر این اقلیت حاکم نیازی به استفاده از اهرم نظامی نیست. اکثریت قاطع مردم ایران که از رژیم حاکم متنفرند نمی خواهند قربانی زیاده طلبی ها و افراطی گری های این رژیم قرون وسطایی گردند. مجامع بین المللی، غرب و آمریکا باید حساب این مردم را از رژیم فناتیک حاکم بر آنها جدا سازند.

مطابق برآوردهای آماری، هفتاد درصد جمعیت ایران زیر سی سال سن دارند. این جمعیت جوان ایران بمراتب بیش از هم سن و سالهای خود در تمام جوامع اسلامی مشتاق کسب آزادی و دموکراسیند. حمله نظامی آمریکا این پتانسیل استراتژیک را که ایده آلهای خود را در تجربه مثبت غرب از تحقق آزادی و دموکراسی می جویند را به هیستری ضد غربی می کشاند. در صورت حمله نظامی به ایران، همانطور که در بمبارانهای عراق تجربه شد، زیربنای اقتصادی کشور بکلی ویران و کشور یک قرن به عقب رفته و به دوران ما قبل صنعتی پرتاب خواهد شد. روشن است که برنده چنان وضعیتی نیروهای دموکرات و دموکراسی خواه نخواهند بود.

اینستکه بدرستی بقول دکتر محمد ملکی، دموکراسی در کوله پشتی سربازان آمریکایی به ایران نمی آید، ولی متقابلاً مردم و جوانان ایران نیز هرگز کارت سبزی به حکمان نداده اند که در صورت اصرار رژیم بر مواضع در مقابل در خواستهایی مجامع بین المللی، و آنگاه در صورت حمله نظامی خارجی، برای حفظ رژیم نامشروع و مستبد آنها با سربازان آمریکایی بجنگند. سران رژیم بخوبی واقفند که در صورت پافشاری بر مواضع خود به سرنوشت طالبان و صدام گرفتار می شوند و نه به سر نوشت کره شمالی و کوبا و غیره.

متقابلاً، درست است که انتظار سرنوشتی جمهوری اسلامی از سربازان آمریکا و غرب، توقع بی جایست. ولی بدون قطع حمایتها و اتحاد سیاست های قاطع توسط غرب و آمریکا، مردم ایران به تنهایی قادر به تغییر و یا حتا اصلاح این رژیم نبوده و نیستند. تنها در صورت بایکوت سیاسی، تسلیحاتی و تحریم هوشمند اقتصادی رژیم است که مردم ایران قادر خواهند شد این رژیم را از اریکه قدرت بزیر کشند. بگذریم از اینکه همان اصل "تقیه" نیز ایجاب می کند که سران رژیم، قبل از آنکه کار به جاهای باریک برسند، به سر کشیدن جامهای زهر، یعنی عقب نشینی های پیاپی از مواضعشان، بپردازند.

مقاومت مسالمت آمیز مدنی مدتهاست که در داخل ایران آغاز شده و اعتراضات کارگران، دانش جویان، زنان، فرهنگیان، کارمندان ادارات، پرستاران و سایر نهادهای مدنی و مستقل، رژیم را ناچار از تسلیم و عقب نشینی و یا تغییر تمامیت آن خواهد کرد. حمایت از گسترش این اعتراضات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بهترین راه مقابله با سیاست های سرکوب گرایانه باند حاکم در شرایط کنونی ایران است. بی شک جام زهر نهایی را مقاومت مردم ایران به گلوئی آخوندها خواهد ریخت.

رژیم بنیادگرای حاکم بر ایران یک معضل و چالش جدی داخلی، منطقه ای و جهانی است. کارآتر ترین استراتژی ممکن در مقابل چنین رژیمی سازماندهی مقاومتی با حد اکثر اجماع داخلی، منطقه ای و بین المللی است. بعبارتی، سفره شعارها و پرونده اعمال این رژیم را در مقابل چشم تمامی مردم ایران، تمام شیعیان، تمام مسلمانان و دولت های منطقه، و نیز تمامی سازمان ها و کشورهای خارجی باید گشود تا یا

رژیم را وادار به دست شستن از ادعاها و اعمال سرکوبگرانه و زیاده طلبی هایش نمایند و یا اینکه کیفی اعمالشان را در همین دنیا بدست ایرانیان و جهانیان تجربه کنند.

اینبار آمریکایی ها گویی بر این ضرورت واقفند و خانم رایس، بدرستی پای اروپایی ها را در این زمینه بمیان کشید تا دو رویی آوندها را از نزدیک تجربه کنند. تجربه شکست خورده اروپا از مذاکره با آوندها در واقع مقدمات جبهه متحد جهانی علیه برنامه اتمی آوندها را سهل تر نموده است.

در این شرایط، نیروهای چپ و نمایندگان اقلیت های قومی بسیار مهم است که تحت تأثیر مواضع غیر ایرانی و بازیچه مطامع خارجی قرار نگیرند. در مورد جنبش چپ، روشن است که در سطح جهانی نوک حمله چپ متوجه آمریکا است، کشورهای پیشروی چپ (کوبا و ونزولا و کره شمالی) نیز، مثل کلاهی که در اوایل انقلاب بر سر حزب توده و اکثریت رفت، فریب مواضع ضد امپریالیستی آوندها را خورده، و از آن حمایت می کنند. باید بخاطر سپرد که حتی آمریکا هم این آوندهای مرتجع را پر و بال داد تا کمونیست ها را از میان بردارد و جنبش چپ را در کشورهای مسلمان عقیم کند. آیا آوندها به پاداش حمایت کشورهای سوسیالیستی از سیاست خارجیشان حاضرند که حتی به جان یک هوادار و عضو کوچک احزاب چپ ایران رحم کنند؟ انتقاد تند از مواضع آمریکا (که چپ آمریکا و اروپا در آن بسیار موفق ترند) نباید چپ ایران را به دامن راست مذهبی حاکم بر میهن که مسبب اعدام و زندان و فقر و اوضاع فلاکت بار مردم و مملکت ایران است، در غلتاند.

در رابطه با تضييع حقوق و جایگاه ملیت ها در رژیم ولایت فقیه نیز باید بخاطر سپرد که این رژیم ارتجاعی یک بلیه و رای قومی است و اساساً تداعی شووینیسیم فارس بر سایر اقوام نمی باشد. آخوند و پاسدار و بسیجی و حزب اللهی همانقدر در خراسان و فارس و تهران جنایتکار است که در آذربایجان و کردستان و لرستان و خوزستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و گیلان و غیره. دوستی از حزب دموکرات کردستان می گفت که از مرحوم قاسملو پرسیدند چرا دنبال جدایی از ایران نیستید؟ پاسخ داده بود بخاطر سعدي و حافظ و مولوي. درود بر او باد!

غناي فرهنگ سرشار ایران، محصول بلافصل تكثر قومي، زباني و تنوع مذهبی آنست. پیش از تشکیل کشورهای مدرن توسط مهاجران عمدتاً اروپایی در آمریکا، کانادا، استرالیا و زلاند نو، ایران یکی از متنوع ترین جوامع از نظر تكثر قومي و مذهبی بوده است. این میراث غنی و سرشار چند هزار ساله را باید پاس داشت و غنیمت شمرد. اولویت تمامی ایرانیان در قدم نخست تحقق آزادی و دموکراسی است. در نظام دموکراسی فردا نمایندگان اقلیت ها و ملیت ها، در به کرسی نشاندن خواسته های خود، مشکلات و محدودیت های موجود را نخواهند داشت. به امید امروز!

چهارشنبه، 29/03/2006

G\_alisalari@hotmail.com

(قابل توجه دوستانی که این سلسله مقالات را دنبال می کنند، می توانید نوشته های مرا در وبلاگ "گذار به دموکراسی" به آدرس: <http://www.gozarbedemocracy.blogspot.com> دنبال کرده و در بخش کامنت نظرات موافق و مخالف خود را بیفزایید.)